

دپوهنی وزارت
د تالیف او ترجمې ریاست

قرآنت درمی

برای صنف ششم ابتدائی مکاتب پښتو زبان

مؤلف: سیدم عمادی

۱۳۵۱



دیپوشنی وزارت
وتالیف او ترجمی ریاست

قرئت دری

برای صنف ششم ابتدائی مکاتب بنیتوزبان

مؤلف: سیدالم «عمادی»

۱۳۵۱



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نصیحت معلم

شاگردی معلم خود میگفت: هر قدر میکوشم بحفظ و ضبط درس خویش کامیاب نمیشوم. میخواهم درین باره بدایتی بفرمایید که سر مشق ایام متعلمی خویش قرار دهم تا همیشه کامیاب باشم. گرچه بعضی از معلمین میفرمایند، درس روز آینده را قبل از تعلیم معلم یکبار مطالعه فرمایید و باز از زبان معلم بشنوید، حفظ و ذهن نشین میگردد. معلم جواب داد: بلی این هم یکی از راه های ضبط درس است، اما نصیحت ذیل را نیز بیاد داشته باش: ۱- معلومات اخلاقی را باید اختصار نموده و مختصر آنرا جدول بساز. از روی آن بارفوق یا با یکی از اعضای خانواده قصه وار بیان کن برای دوستان مفید و هم تکرار سبب حفظ میگردد.

۲- تاریخ را به نقشه تطبیق داده و بخوان. مواد مهم را خلاصه کرده و بایکی از رفقای هم صنف خود مذاکره کن. نقشه بکش که
۳- در جغرافیا نیز بنقشه مراجعه کن و از روی آن نقشه بکش که
نقشه کشیدن دو فایده دارد: اول اینکه دروس خوب

ذهن نشین میشود. دوم حدود سرحدات، کوه ها، دریاها و غیره را بدقت مطالعه میکنی.

۴- همیشه بگویش که اول چیزهای آسان و ساده را یادگیری بعد از آن بمشکل شروع کن.

۵- در درسهایی که زیادتر محیط و یا اشیای محیط تطبیق شود بالای آن عملاً کار کن.

۶- در حساب و هندسه، قاعده های عمومی و صحیح را مختصر حفظ کن و اگر وقت داشتی بالای فورمول ها و غیره مناقشه کن.

۷- رسم ها را همیشه در وقت فراغت ترسیم نما.

۸- اگر چیزی را نمی فهمی بکتب لغت و غیره مراجعه کن و اگر

مشکلت حل نشد از معلم و یا رفیق خود بپرس.

بهار و دهبقان

که گل خندد بگلزار	بهنگام بهاران
بدشش بوغ و اسپار	جفاکش باب دهبقان
کمر بسته بدستار	پایش نالی خوب
زند بیل و کند کار	رود سومی زمینش
دیده کشت خود انبار	کند قلبه و مال
جواری نیز بسیار	بکار و گندم و جو
تخم ریزد بخسروار	هم از شمالی و پنه
نباشد، هیچ بیکار	کند خدمت ب مردم
الا ای مرد هوشیار	تو هم خود را تکان ده
بین کشت و بین کار	بیا بیرون به صحرا
کند خورد و کلان کار	که هنگام بهاران

روان شو سومی مکتب

بذوق و شوق بسیار

پرسیدن عیب نسبت زانستن عیب است

ما چشم داریم برای آنکه ببینیم. گوش داریم برای آنکه بشنویم
عقل داریم تا خوب را از بد تمیز دهیم. اینکه میگویند چشم و گوش باز کنید
برای آنست که درست ببینیم و خوب بشنویم و خوب بیاموزیم و هر چه
نمی فهمیم از بزرگتر و داناتر از خود پرسیم. در پرسیدن نباید خجلت
کشید.

آدمی در ابتدای زندگی بسیار چیزها را نمیداند، از دیدن و شنیدن
و پرسیدن دانا میشود. دانشمندان و بزرگان از همین راه دانا
شدند. آنها هم روزی کوچک و شاگرد بودند و خیلی چیزها را
نمیدانستند، اما چون از پرسیدن ننگ نداشتند دانا شدند
و بمقام بزرگ رسیدند.

جمله زیر را ده بار بنویسید و حفظ نمایید :
توانا بود هر که دانا بود . . . جوینده یابنده است .
این جمله معنی و تشریح شود : (بگوئش تا بیایی)

جوان افغان

ای تازه بهال نسل افغان تو چشم و چراغ مهین استی
چون غنچه نوشگفته اکنون نپیبنده میان گلشن استی
تو مایه فخر آریانا تو باعث رفعت خراسان
هستی وطن زهستی تست هستی تو بحسب کسورت جان
مردانگی تخار از تست تو غیرت بلخ و پکتیائی
در کابل و قندهار و غزنین استاره صفت همی نمائی
کام وطن از تو شاد خواهم ای نور دو چشم قوم افغان

میکوشش ز راه علم و فرهنگ
تا ملک شود همیشه خشان

« قوم »

یادداشت :

معلم صاحب باید راجع بخراسان - آریانا - تخار - بلخ - پکتیا - غزنی و قندهار بشاگردان
خود معلوماتی که لازم میدانند بدهد.

آداب سخن گفتن

شاگردان عزیز و قتیکه با کسی سخن میزنند جانب مقابل از همه جهت مطابقت کند
سو به علمی، حسن موقف عمومی او را درک کرده در ضمن نکاذیل را نیز بخاطر داشته باشید.

۱- شخصیکه همراه شما سخن میزند باید سخنمان او خوب گوش بگیرد.

۲- در هنگام سخن زدن کسی باید خود را شریک نکنید، تا سخن او قطع نشود.

۳- بدون فکر کردن باید سخن زدن شروع نکنید.

اندرزما

۱- فریبیکه شخص در جوانی میخورد منفعت تمام عمر اوست.

۲- تدبیر بیرون رفتن را قبل از آمدن بدرون بکن.

۳- حرف زدن بی فکر مثل تیر اندازی بی هدف است.

۴- راست گفتن تلخ است ولی بر شیرین دارد.

۵- مقاومت و دوام در مقصد خود سبب کامیابیت است.

۶- موفق کسیست که کار میکند.

۷- بهترین آرزو خدمت بدیگران است.

کوشید بعلم و هنر ای اهل معارف

جهدی که به امید رسانید وطن را از ذلت و خواری برانید وطن را

بر تخت تمدن بنشانید وطن را بر اوج ترقی برسانید وطن را

از بهر ترقی وطن کار نمائید

بر سبک معارف همه قرار نمائید

کوشید بعلم و هنر ای اهل استان سازید وطن را از هنر رشک گلستان

غیرت شد از روز ازل قسمت افغان باید که خویش ببیدید چو مردان

هم سعی نمائید ز بهر وطن خود

کوشید بر سبزی زیبا چمن خود

تمرین :

معلم صاحب در باره وطن و محیط او پرورش گاه بیانی مفصلی ایراد نماید .

بهترین و بدترین چیزها

مردی باشپرز خود گفت: امروز از بهترین چیزها غذائی پزید. آشپز خوراک
لذیعی از زبان گوسفند پخت و پیش آورد. با دار پزید این غذا را از
پخته کردی؟ جواب داد از زبان گوسفند، زیرا فرمودید از بهترین چیزها غذائی
پخته کنم، در دنیا از زبان بهتر چیست. روز دیگر خواجه برای آزمایش باشپرز
گفت: امروز میخواهم از بدترین چیزها خوراک تهیه کنی. آشپز که مرد دانا
بود این بار نیز از زبان گوسفند غذائی ترتیب داد.
خواجه چون آن غذا را دید پزید این خوراک را از چه ساختی؟ گفت
از زبان گوسفند، زیرا گفتید از بدترین چیزها غذائی پزیم در دنیا از زبان بدتر چیست؟
خواجه ازین سخن تعجب کرده پرسید: چگونه ممکن است زبان هم بهترین
و هم بدترین چیزها باشد؟ آشپز گفت: خوب و بد دنیا همه از زبان است
اگر خوب گوید بهتر از آن چیزی نیست و اگر بد گوید بدتر از آن نیست.

تمرین:

۱- کارهای بد چیست و کارهای خوب کدام است نام ببرید؟

۲- سخن خوب مفاد زیاد دارد یا تحفه مال؟

چراغ

روز آفتاب با نور خود همه جا را روشن میکند. شب که تاریک میشود چراغ را روشن میکنیم در زمان قدیم چراغ وجود نداشت. مردم قدیم چوب میسوزاندند و از روشنائی آن استفاده میکردند. در اولین چراغی که تهیه شد روغن گیاه ماو چربی حیوانات با کار میبرد. برشته رفته مردم شمع ساختند و از روشنائی آن استفاده کردند از وقتی که مردم بوجود پترول و تیل خاک آگاهی یافتند و آنرا از زمین بیرون آوردند چراغ پترولی و تیل خاکی رواج یافت. اینگونه چراغها هنوز در بسیاری از خانهها موجود است. چراغ برق که امروز در بیشتر شهرها وجود دارد بهترین چراغهاست. بیحیقت با چراغ پترولی نباید بازی کرد. زیرا ممکن است پترول آتش گیرد و انسان و مال خانه را بسوزاند. از پترول بنزین هم میگیرند. بنزین خیلی زود آتش میگیرد و بنا برین در جای که بنزین هست نباید گوگرد را روشن کرد. آتش هم باید در داده نشود. با کلید و سیم و اسباب برق هم نباید بازی کرد. زیرا اگر برق به بدن انسان بتا کند ممکن است او را بکشد.

- تمرین :
- ۱- به ترتیب تاریخی چراغها را نام ببرید.
 - ۲- کدام یک از این چراغها مفیدتر است؟

پند

در همه احوال نیکو کار باش

خوش دل و خوش خوی فادار باش

قدر نیکو کاری نیکان بدان

تا شمارند ترا از بدان

از سر اخلاص و ز روی صفا

هر چه بکاری شودت رسما

شکرگزاری کن و قیمت شناس

تا شناسند ترا ناماس

مکتوب پسر برای پدر

پدر مهربان من!

دو ماه شد که خط شمار رسیده است ازین سبب پریشان پیام

مهربانی کرده احوال خود را زودتر روان کنید که خاطر ما جمع شود و ازین طرف

مطمئن باشید بکلی خیریت است اگر تکلیف نشود وقت آمدن با خود

شش جلد کتابچه سفید بیاورید.

با احترام (فرزند خدمتکار شما)

« زمری »

لطیف امتحان معلوماطبیعی

معلم از شاگرد پرسید خواص حرارت را میدانی؟ گفت بلی. گفت بگو
گفت یکی از خواص حرارت آنست که حرارت جسم را منبسط نموده و آنرا
کلا میسازد. اما سردی موجب کمی حجم اجسام شده آنها را کوچک میسازد. معلم گفت
مثالی بده. شاگرد گفت: در تابستان روزها دراز میشود و در زمستان
کوتاه.

گفتگوی تاک و درخت توت

در باغی تاک انگور و درخت توت کنار هم روییده بود. روزی بین
آنها گفتگوی برخاست. هر یک افتخار میکرد که فایده اش برای انسان از دیگری بیشتر است.
تاک گفت: میوه من انگور است، انگور را مردم دوست دارند و زیاد
میخورند و از آن سرکه هم میسازند، یا آنرا خشک میکنند تا کشمش شود و شاخ
و برگ زیاد من هم بیفایده نیست مردم آنرا میبرند و میسوزانند.
درخت توت گفت: فایده من هم کمتر از توست. میوه تازه و خشک

مرا مردم زیاد میخورند. برگهایم تنها غذای کرم ابریشم است که از آن ابریشم
میگیرند و پارچه ابریشمی میبافند. شاخهای زیادی مرا هم برای سوخت بکار میبرند.
تا که گفت آنچه گفتی درست است اما فایده من بیشتر است زیرا میوه تازه مرا
که غوره است مصرف میکنند. اما میوه نارس تو فایده ندارد و اگر بچه ها بخورند دل دردی میشوند.
تو گفت گفت خاموش باش و میوه نارس خود مناز، تو هنوز نمیتوانی
روی پای خود راست بایستی و باید همیشه بدار بسته شوی یا بدخت
دیگری تکیه کنی یا روی زمین پهن شوی و مردم از سایه تو بهره نمی برند.
اما من روی پای خود میایستم و شاخ در گم در هوا پهن میشود و مردم در
تابستان بزرگ سایه من پناه می برند و استراحت میکنند. اگر مردم
از میوه نارس تو استفاده میکنند من هم با سایه خود با آنها فایده میرسانم

سوال:

- ۱- از میوه تاک چه چیزها درست میکنند؟
 - ۲- از برگ آن چه میسازند؟
 - ۳- آیا میتوانید شکل آنرا بکشید؟
 - ۴- برگ درخت توت بچه کار می آید. آیا کرم ابریشم را دیده اید، چه فایده ای دارد؟
- نوت: این کلمات را پنج بار در کتابچه خود با خط خوب بنویسید.

احترام معلم

هارون الرشید خلیفه بزرگ عباسی دو سپرداشت که نام یکی
امین و دیگری مامون بود. این دو شهزاده نزد معلمی که بنام کسائی مشهور
بود درس میخواندند روزی که معلم از اتاق درس برمیخاست امین
و مامون هر دو برای احترام وی بطرف درمید و میدوهریک از آن دو میخواست
در گذاشتن کفش معلم بردگیری پیشی جوید. عاقبت میان خود انطور فیصله
کردند که یک لنگ کفش را امین و لنگ دیگری را مامون پیش پای
استاد بگذارند.

گویند روزی هارون از وزراء و بزرگان دولت خویش پرسید:
امروز محترمترین و بزرگترین اشخاص در نظر شما کیست؟ تمام شان خلیفه را نام بردند.
اما خود خلیفه گفت محترمترین اشخاص کسی است که دو شاهزاده پیش پای
او کفش میگذارند مقصودش کسائی معلم بود.

تمرین:

۱- معلم یعنی چه؟

۲- کس اینکه وظیفه معلمی را بدوش دارند احترام شان بیشتر از دیگران لازم است؟

خط به برادر کوچک

برادر محسوبود جان!

خطتان رسید. من بسیار خوش شدم. خوب است که شما صحت دارید. ما هم شکر صحت داریم. درباره کشت و زراعت چیزی ننوشته اید بار دیگر که خط میفرستاید احوال خانه، احوال بقاها و فصل را نیز برای من بنویسید. به خرد و بزرگ خاندانی از جانب من سلام فراوان بگویید و اگر چیزی بکار باشد بریم تحریر کنید. باقی شمارا بخداوند می سپارم.

دست پر آبله

دستی که کار میکند لایق بوسیدن است. کسیکه کار کرد خود دارد که تعظیم و احترام شود. دستی که کار میکند باید بوسه شود. اگر دستها پر آبله مردان کاری نمیبود، مگر سینه و برهنه میماندیم. همین دستهاست که زمین را قلبه میکند. هرگونه ضروریات ما را تهیه میکند و وطن را محافظه مینماید. همین دستها پر آبله است که زندگی امروزه را بهتر ساخته است.

تمرین:

این جمله را شرح و بعد از آن شش بار بنویسید و حفظ نمایید: دستی که کار میکند لایق بوسیدن است.

بقدر کفایت باید خورد

یکی از دانشمندان فرزند خود را از بسیار خوردن منع میکرد و میگفت
سیری سبب بیماری است.

فرزند گفت ای پدر اگر سنگی نیز کشنده است. جواب داد اندازه همدار.

نه چندان بخور که زده است براید

نه چندان که از ضعف جانست براید

این مثل را بخاطر بسیارید : (کم بخور همیشه بخور)

سوال :

شعر را معنی کنید. زیان پر خوری را هر قدر میتوانید شرح دهید.

نصیحت

چو در نیکی رضای کردگار است
به از نیکی ننگه کن تا چه کار است
بلفظ محبت دلهانگهدار
کس از دست و زبان خود میازا
بیاموز آنچه شناسی تو ز بهار
که کس را نیست از نه اموختن عار

بشاگردی هرا نلو شاد گردد
بود روزی که هم استاد گردد



این شعر را بعد از معنی حفظ کنید.

حکایت

اشتری و خرمی همراه میرفتند. به کنار آب بزرگی رسیدند
اول اشتر درآمد چون بمیان آب رسید، آب تا شکم وی آمد
خر را نزدیک خواست و فرمود که درای آب از شکم بالا نیست
خر گفت راست میگوی. اما از شکم تا شکم تفاوت است.
آبی که بشکم تو نزدیک گشت مرا از سر خواهد گذشت.

نتیجه این درس را باید شخص معلم صاحب بشاگردان بفهماند.

هر کار امکان دارد

از امیر تیمور پرسیدند چگونه از سر بازی بسرداری رسیدی؟

جواب داد: از سختی نترسیدم و هرگز دلسرد و ناامید نشدم و برای رسیدن
بمقصود از مورچه ای سر مشق گرفتم:

روزی از دشمنان گریخته و بخرابه ای پناه برده بودم و در کار خویش

فکر میکردم. ناگاه چشم بموری افتاد که دانه ای بزرگتر از خود

گرفته بود و از دیوار بالا میرفت چون به نیمه راه میرسد دانه سنگین

بزین می افتاد و بار دیگر مور طلب دانه آمده آنرا از همان راه بالا میکشید.

شصت و هفت بار شمردم که دانه افتاد و مور از کوشش خود

نماند تا اینکه بمقصود خود رسید و دانه را بیالای دیوار رسانید.

از دیدن این وضع امید بمن پیداشد و با خود گفتم من ازین مورچه

کمتر هستم. بدینجهت تا بمقصود نرسیدم دست از
کوشش برنداشتم.

تمرین:

۱- آیا کاری هم هست که شنیداشته باشد؟

۲- سر مشق تیمور از مور بود و یا از نهبت بلندش که داشت؟

بهترین سفارشات نام

تاجری در روزنامه اعلان کرد که بیک حسابدهان احتیاج دارد. چندین نفر برای این کار نزد تاجر رفتند و هر یک سفارشات نامی از دوستان او همراه داشتند. در آن میان جوانی بود که از بیچکس سفارشات نام داشت. تاجر همین جوان را قبول کرد و باقی را رد کرد. یکی از دوستان تاجر از وی پرسید که چرا از میان همه این جوانان را قبول کردی که از بیچکس سفارشات نام داشتند. تاجر جواب داد: همراه این جوان چند سفارشات نام بود که دیگران نداشتند. بدین سبب او را قبول کردم.

پیش از داخل شدن بوتهای خود را پاک کرد. در آهسته بست. کتابی را که روی زمین افتاده بود با ادب برداشت و روی میز گذاشت. در صورتیکه دیگران آنرا نادیده گرفته و از روی آن گذشتند. همان موقع که او احوال خود را بیان میکرد پیر مرد داخل اتاق شد. جوان برخاست و جای خود را به پیر مرد داد. پیرشهای را هم شمرده و روشن جواب میداد. لباس با دو کهنگی ناک، موش شاو ناخنهایش کوتاه و پاک بود. درخواستی هم که نوشته بود خوب خوش خط بود. از حسابدار هم معلوم می کرد.

تمرین:

رقم از نیک و معلوما هر کس بهترین سفارشات نام برای او میباید. جمله بالا را در بار بنویسید و معلم صواب باید بشناگردان بفرماند که سفارشات نام منزلت انسان را پایین می آورد.

جوینده یابنده است

زاعنی از تشنگی بجان آمد. هر طرف آب می پالید. بعد از چند دقیقه
کوزه ای یافت که کمی آب داشت. دید که کوزه بزرگ است و گردن
دراز دارد و بنوشیدن آب از آن موفق شده نمیتواند. کوشش کرد
تا از آن آب بنوشد درینوقت دید که پیشرویش سنگریزه بسیار
افتاده برای اینکه آب کوزه را بلند کند یک سنگریزه را با نول خود گرفته
میان کوزه انداخت. چون آب را یک اندازه بلند کرد. فهمید که کارش
موثر افتاد. بنابراین با انداختن سنگریزه های دیگر کوشش کرد. رفته
رفته آب بقدری بالا شد که نوشیدن آب از کوزه برای وی ممکن شد
و بصبر مطلب را بدست آورد.

سوال :

- ۱- نتیجه این درس را بزبان خود بیان کنید.
- ۲- ضرب المثل (قطره قطره دریا میشود) با این درس رابطه دارد یا خیر؟
- ۳- این جمله را شش بار بنویسید : جوینده یابنده است.

آزادی

ای وطن فخر همه افغانیان
جشن آزادیت شد اکنون بیا
حاصل خون تمام مردمان
صدمت را میکند کسری دل
اینهاید صرف بهت مال و جان
مادر ابیای افغانی یقین
زان سبب هستی بنزد ما لران
در فداکاری و هم جنگ آوری
شهره نامت هست در کل جهان
غیرت اولاد صاحب همیت
است نقش خاطر خور و کلان

بهر استرداد آزادیت ما

بارها دادیم با جان امتحان

«قوم»

تمرین :

۱- آزادی یعنی چه ؟

۲- دوبیت آخر این شعر را به شعر بگردانید .

اخلاق و صفای غیر (ص)

حضرت محمد (ص) در اخلاق نیکو نظیر نداشت و تمام صفات خوب را جمع بود
برای رهنمایی مردم هرگونه رنج و زحمت را تحمل میکرد. در مهربانی و خوشرویی
با کوچک و بزرگ بی مانند بود. با فقیران نشست و برخاست میکرد و با آنها غذا
مینخورد. یتیمان را نوازش و بیماریان را عیادت میفرمود، و از دشمنان کینه
در دل نمیکرفت بلکه با نیکی و بخشش دشمنان را دوست و سرکشان را
رام خود میساخت. از لباسهای قیمتی پرهیز میکرد.
با مقام بلندی که داشت بسیار باجیا و فروتن بود. هر قدر مقام ظاهری
او بالا تر میرفت بر فروتنی او افزوده میشد و در سلام کردن بکوچک و بزرگ
پیشبستی میکرد. پیران و دانشمندان را بسیار حرمت میکرد و چشم خود را
فرو میخورد. از غیبت، دروغگویی، سخن چینی، فریب دادن، ترش رویی
تکبر، گفتن کلمه های زشت بیزار بود. همیشه از خدا میخواست که او را در کار
خوب کمک کند و از کار بد باز دارد. با اهل خانه در کارها کمک میکرد، مردم را
بمساوات برابری، عدل و داد میخواند. این اخلاق و صفات نیک بود که مردم
را شیفته اوست و دین و آیین او بزودی رواج پیدا کرد.

مترجم :
۱- هر یک از این صفات را بالای تخته سیاه ترتیب نوشته، و بالای شاگردان تکرار شود.
۲- در این باره معادله حساب معادله با آنرا که...

حساب شقیان بخش خروار

دو نفر برای درخواست اعانه بدرخانه کسی رفتند از پشت در صد صاحب خانه را شنیدند که با او از بلند بختگار خود میگفت: چوب گوگرد را چرا دور انداختی. باید آنرا نگاه میداشتی؟ چون ممکن است روزی بکار آید.

آن دو نفر بهم دیدند و گفتند نزد عجب مردی آمده ایم! یکسکه برای یک چوب گوگرد اینطور سختگیری میکنند هرگز اعانه نخواهد داد و با آنکه نومید بودند، در راز زدند. صاحب خانه با خوش رویی آن دو نفر را درون خواست پرسید چه میخواهید؟ مقصود خود را گفتند. هفتاد افغانی بانان داد.

درخواست کنندگان بسیار تعجب کردند و از او پرسیدند که از چوب گوگرد نمیکند زید چگونه هفتاد افغانی را باسانی بخشیدید؟

صاحب خانه جواب داد که اگر دخل و خرج خود را در نظر نداشته باشم و چنان صرفه جویی نکنم بدادن چنین بخشش موفق نمیشوم.

سوال:

- ۱- آیا اعانه دادن کار خوبی است؟ و چرا؟
- ۲- بنظر شما صاحب خانه چگونه آدمی بود؟
- ۳- چه نتیجه ازین گفتگو میگیرید؟

افغانستان

افغانستان از جمله بزرگترین ممالک اسلامی آسیای میانه بشمار میرود.

طرف شمال این مملکت اتحاد شوروی و طرف غرب آن ایران
طرف شرق و جنوب آن پښتونستان و یک گوشه شمال شرق آنرا چین
احاطه نموده است. مساحت خاک (۲۷۵۰۰۰) مربع میل بوده، نفوس
آن بیش از دوازده ملیون شمرده شده. در هر کیلومتر مربع آن (۲۵) نفر
زندگی مینماید. طرز حکومت مانشاهی مشروطه است.

این سرزمین در ایام بسیار پیش مرکز مدنیت درحسانی بود. کوتاهترین
راه تجارقی بین شرق و غرب از همین مملکت میگذشت. شهرهای
تاریخی و برجسته آن بامیان، غزنی، قندهار، هرات، کابل، بلخ، بیستان
(بست امروزه و گذشته)، ننگرهار و غیره میباشد.

دریاهای شههور آن قرار ذیل نام برده میشود:

دریای آمو، دریای کابل، دریای پلمند، دریای ارغنداب، دریای
هریرود، دریای مرغاب، دریای لوگر، دریای کنر، دریای کوچک و غیره.
پیداوار مهم افغانستان را پنبه، گندم، جواری، جو، بلبو

پشم، چرم، پوست قره قلی، کشمش، بادام، پسته، زعفران
و غیره تشکیل میدهند.

افغانستان معادن زیاد دارد از آن جمله معادن پترول، زغال سنگ،
ونکب کار انداخته شده و معادن دیگر آهن، مس، نقره، طلا و غیره میباشد.

هوای افغانستان بسیار خوب بوده دره های سرسبز و کوه های
بلند دارد. آبش شفاف و زمین های حاصلخیز دارد درین سالها بندگ
زیاد آباد و زمین های زراعتی ساخته شده، راه های زیاد قیر ریزی و پل های مهم
تعمیر گردیده است.

صادرات و واردات آن بیشتر شده و هنوز روبه انکشاف است.

معلم صاحب باید افغانستان را خوبتر و مفصلتر بشناگردان معرفی کند.

شاه ما

ز دل ما دوستدار پادشاهیم
شده دانای ماملت نواز است
محمد ظاهر شاه جوان بخت
بما مثل پدر غنخوار باشد
نموده بهر ماما سیس مکتب
ز هر جانب معلم های دانا
که فرق خوب و بد از هم بدانیم
وطن از فیض علم آباد گردد

برای شاه یکسر خیر خواهم
به تکمیل نواقص چاره ساز است
که زینت دارد از روی ما تحت
همی روز و شبانش کار باشد
در هر گونه سامانی مرتب
پی تعلیم ما کرده است بیجا
بکار زندگی جاهل نمایم
دگر اهل وطن دشا دگردد

چنین شاهی که باشد داور ما
مبادا سایه اش کم از سر ما

زکام پاییزش

زکام بیماری سارلیست که بیشتر در اثر سرما خوردگی پیدا میشود.
مکروب زکام از هوا یا بدن بیمار به بدن شخص سالم داخل میگردد. برای
آنکه باین مرض دچار نشویم باید وقتیکه هوا سرد است خود را خوب بپوشانیم
و از جای گرم بیکرته بهوای سرد بیرون نرویم و از اشخاصیکه
زکام دارند دوری کنیم.

اگر بزکام مبتلا شدیم نباید با اشخاص سالم دست بدهیم تا مکروب
این بیماری به بدن آنان منتقل نشود.

در موقع سردی هوا و جریان مرض زکام اگر میتوانید، روزی یک بار
مرتب چند قطره روغن ضد زکام در بینی خود بچکانید و گاهی هم در یک گلیاس
آب جوشیده نیم گرم یک قاشق چای خوری نمک خوردنی بریزید و
بینی خود را با آن بشویید.

۱- زکام چگونه بانسان سرایت میکند؟

۲- در وقت زکام با مردم باید چگونه پیش آمد شود؟

۳- برای علاج این مرض چند راه موجود است؟

حاتم طائی و خارکن

حاتم طائی را گفتند: از خود بزرگ ہمت تر در جهان دیدہ ای یا شنیدہ ای؟

گفت: بلی روزی چہل شتر قرانی کردہ بودم امیران و بزرگان

عرب را.

پس بگوشہ صحرائی بجاجتی بیرون رفتہ بودم. خارکنی را دیدم کہ

یک پستارہ بوتہ را فراہم آوردہ. گفتش: بمہمانی حاتم چرا از وی کہ خلقی

بردستخوان او گرد آمدہ اند گفت:

ہر کہ نان از عمل خویش خورد، منت حاتم طائی نہ برد.

من اورا بہمت وجوا نمودی از خود برتر دیدم.

سوال:

۱- ہمت حاتم بالاتر است یا از خارکش؟ چرا؟

اندر زان

ای فرزند خود را بر استگونی عادت ده و از سوگند خوردن بسیار بپرهیز
از دروغ گفتن و دشنام دادن دوری کن، تا پیش مردم همیشه عزیز
باشی. فرزندم سخن بجا و بیفایده مگو که سخن بنگفتن بهتر از بیپرده گوئی است.
دانشمندان و بزرگان را احترام کن و بپند آنان گوشه نشین تا تو هم
دانشمند شوی. از نادانان بی تربیت بگریز تا در نظر مردم خوار و حقیر نشوی.

باغبان نیکوکار

روزی انوشیروان پادشاه صحرای بیرون رفت باغبانی را دید پیر و
سالخورده که نهالی می نشاند. گفت ای پیر بهالی که تو امروز می نشانی باین
زودی بارور نمیشود که تو از آن بهره مند گردی. پیر گفت: دیگران بشانند
ما خوردیم. مایه نشانیم تا دیگران بخورند.

- تقریباً
۱- این شعر را به نثر بالا رابطه دهید :
باشند و بخوردیم و کاشتم و خوردند چوبنگری همه دهقانان یکدیگرند
۲- بهتر است انسان بضع دیگران نیز کار کند.
۳- مفاد خود را به نقص دیگران ترجیح دهید.

فداکاری بطن

دستان کوششی برا وطن	همتی بهر ارتقائی وطن
همه باشید متحد با هم	همه گردید جانفدای وطن
مسکن ما و مدفن آباست	خاک پاک طرب فرای وطن
گرچه بیمار درد جسم بود	علم و عرفان دهر شفای وطن
هر کجا علم پر تو اندازد	جهد ز آنجا کند جلای وطن
تا یکی محو صورت زیبا	عشق بهر بستر بدر بای وطن
آخر از اقتضای ایمانست	جانفشانی بخاک پای وطن
روی دنیا است صحنه عبرت	پند گیرید اولیای وطن
گر وطن رفت میرود همه چیز	حفظ حق حامی بقای وطن

مترین:
این شعر را حفظ و معنی کنید:
همه باشید متحد با هم

همه گردید جانفدای وطن

حیوان و گیاه بغذا ضرورت دارد

برای زندگی حیوانها غذا لازم است و اگر غذا نخورند میمیرند. انسان و بیشتر حیوانها غذا را توسط دندانهای خود میچوند و بلعده فرو میبرند. در معده غذا هضم میشود و پس از هضم شدن بروده میرود. در روده شیره غذا گرفته میشود و توسط خون به تمام بدن میرسد. زیادی غذا از راه روده خارج میشود. نباتات هم غذا میخواهند و اگر با آنها غذا نرسد از زمین میروند. بدین سبب اگر مدتی آب به سبزه ها و درختها نرسد خشک میشوند. چون غذای گیاه ها بیشتر در پاروست، در زمین های کم پارو و بی قوت گیاه خوب بزرگ نمیشود. ریشه گیاه در زمین پهن میشود و گیاه با ریشه های کوچک خود غذا را از زمین جذب میکند. حیوانات و گیاه ها را موجود زنده هم میگویند.

موجودهای زنده همه احتیاج بغذا دارند.

کار نیکو کردن از پر کردن است (*)

گویند بهرام گور روزی از دهنی میگذشت . چشمش بزرگی افتاد
که گاوی بزرگ را بدوش برداشته و از پله زینه بالای برد .

پادشاه از توانائی زن تعجب کرد . او را پیش خواند و سبب
این قوت را پرسید . زن جواب داد :

من از وقتی که این حیوان گوساله کوچکی بوده است همه روزه
او را بردوش میگیرفتم و ازین پله بالا و پایین میبرم ، بهین جهت
طوری ورزیده شده ام که از سنگینی و بزرگی این حیوان ناراحت
نخستم .

سوال :

۱- نتیجه : ورزش و سپورت دائمی انسان را قوی و سالم میسازد .

۲- این درس هم تشویق بسپورت میکند و هم شمارا پند میدهد . مانند کدام کار ...
نام برده شود .

(*) - این مصرع شکل ضرب المثل را دارد که چنین معنی میدهد : که تکرار کردن عمل
سبب قدرت یافتن در انجام دادن آن میشود .

از زمین بردن مکروب منراولیس

زمری معلم گفت: چون خانه ما از مکتب دور بود پدرم دیروز یک خانه نزدیک را
بکرایه گرفت. پدرم نگذاشت اسباب کشتی کنیم و گفت اول اتاق ما را
پودر پاشی کنید، بعد اسباب و اثاثیه را ببرید.

معلم گفت: پدرت حق داشت، هر وقت کسی میخواهد در اتاق یا خای
که شخصی دیگر در آن بوده است زندگی کند باید اول آنجا را پاک و پودر پاشی کند
یعنی مکروبها و حشرات مضره آنجا را از زمین برود. در اتاقهای خانه خودتان
هم برای از زمین بردن مکروبها و حشرات باید گامگاه این کار را بکنید.

برای پرسید چگونه اتاق و خانه را از مکروب پاک میکنند؟
معلم گفت: با اتاقها و دود گوگرد میدهند یا پودر دود. ت. میپاشند
خسرو گفت: لباس هم میشود باین وسیله از مکروب پاک کرد؟
معلم جواب داد: پیراهن، زیر پیراهنی، ستال، چادر و غیره را در آب میجوشانند و لباسهایی را که
جوشانده نمیشود در آفتاب میاندازند و یا با اتومی داغ و بخار آب خیلی گرم از مکروب پاک میکنند.

۱- پیش از آمدن بخانه باید اتاقها پاک و مکروبشان کشته شود یا بعد از آمدن؟

نصیحت جامی بفرزند

ترا می آید اقبال و مرارفت	مرا نهادش سال ترا بهفت
ملول از سال و ماه و هفته خویش	پریشا نم ز عمر رفته خویش
شوی تا بر مراد خویش فیروز	اگر خواهی سعادت دانش آموز
بسن کودکی کسب هنر کن	هوای عیش و نوش از سر بدر کن
کنی در وقت پیری کارانی	گر آموزی هنر اندر جوانی
بدانشش کوشش کز وی نیست چاره	نیاید بچکس عمر دوباره
که علم بی عمل نیشی است ابی نوش	چو کسب علم کردی در عمل کوشش
که نادان مرده و داناست زنده	بود معلوم هر آزاد و بنده

اگر باشد شب تاریک اگر روز
قبول رنج فرما دانش آموز

مترین :
 ۱- این شعر بهفت بار نوشته و تحلیل شود :
 هوای عیش و نوش از سر بدر کن بسن کودکی کسب هنر کن
 ۲- علم بی عمل فایده دارد یا خیر و این شعر چه معنی میدهد ؟
 چو کسب علم کردی در عمل کوشش که علم بی عمل نیشی است ابی نوش

رقابت مشروع

زمری و مسعود دو بچه کوششی و زحمت کش بودند و در یک مکتب درس میخواندند. با هم خیلی دوست بودند و در عین حال دور قیب قوی و هوشیار بودند و همیشه درباره درسها و سپورتها با هم رقابت میکردند. گاهی زمری با شکر کوششی و زحمت بسیار بین هم صنفهای خود اول نمره میشد و زمانی مسعود اول و زمری دوم نمره میشد. معلمین از زحمت کشی و کوششی این دو شاگرد خود خیلی خرسند بودند. همیشه این رقابت شان در ساحه دوستی و صمیمیت بود.

روزهای امتحان سه ماه نزدیک میشد و این دور قیب هر یک برای امتحان خود را آماده میساختند. درین وقت زمری بیمار گردید و روز بروز بیماری او زیاد میشد و در بستر مرضی افتاد و از درس خواندن و مکتب رفتن ماند.

مسعود مکتب میرفت و درس میخواند. اما ازینکه رفیق عزیزش بیمار گردیده بود حواسش پراکنده و پریشان بود. در ساعت تفریح

آنوقتیکه چه با صنف را برای تفریح و ساعت تیری ترک میگفتند
او سرش را روی میز میگذاشت و با یوسانه به پهلوش جای زمری را
میدید و در باره مرضی او فکر میکرد. روزی مسعود مانند روزهای دیگر
سرش را بر روی میز گذاشته و با اندیشه های عمیق غرق شده بود
یکی از همصنفهای او صمیمانه دست بپاشانه او زده گفت: « مسعود
چه فکر میکنی؟ » از روزیکه زمری مریض گردیده بجای آنکه خرسند باشی
و شادمانی کنی که کسی دیگر با تو رقابت کرده نمیتواند، در امتحان اول
نمره میشوی غمگین و متأثر هستی بر خیز بخند و شادمانی کن بمویقت
باتوست.

مسعود در حالیکه از شنیدن سخنان رفیقش بیشتر متأثر
شده بود احساساتش بجوش آمده گفت: رفیق عزیزم!
این راست است که اگر زمری نباشد احدی نمیتواند در سنا
در کس با من رقابت کند ازینرو چانس اول نمره شدن
من در امتحان بیشتر میگردد اما او دوست و برادر و بالاتر از آن است.

من به تنهایی قدرت بیچ کاری ندارم، من آنوقت خود را کامیاب
و موفق میدانم که همه رفا و تمام افراد اجتماع در کارهای شان کامیاب
و کامکار باشند. من کامیابی خود را در توانایی و صحت دوستان
و هم نوعان خود جستجو نمیکنیم نه در شکست و ناتوانیهای آنها که سنا
کامیابی خود را در شکست و بدبختی دیگران میخواهند چاره ناپیشت
نیتند. من به زمری و دیگران در ساحه دروس رقابت
نمیکنیم و این رقابت را برای خود و او سودمند میدانم. اگر درین رقابت
خود کامیاب شوم مغرور نمیگردم و اگر شکست نمودم مایوس نمیگردم
زیرا در هر دو صورت خود را کامیاب دانسته و رجم آرام و بیم شامان مییابم.
ما باید بکوشیم و رقابت نمائیم اما رقابت نیکی و نیکیوکاری علم
و دانش، خدمت بدیگران و خودگذری و از رقابت منفی مثل رقابت
بدکاری، زشت گوئی، مقام گیری، بیکاری، ضرر رسانی و کار شکنی خودداری کنیم.
هنوز گفته های مسعودی پایان نرسیده بود و بچه بد و را جمع شده بود که زنگ
شروع ساعت درسی زده شد. معلم داخل صنف گردید گفت: آفرین مسعودی

من گفته‌ام از عقب پنجره شنیدم مفکار نظریات تو معقول متین است . ما باید
 کوشش کنیم که بدستی یار و مددگار هم شویم و پیش برویم و ترقی کنیم
 تا وطن ما مسکن سعادت و نیکبختی گردد و راحت و آرامی بسبریم .
 فردا صبح مسعود ساعتی پیشتر از وقت مکتب از خانه خارج شد ، از بین راه
 دسته‌گلی زیبا و معطر خرید و سوکخانه زمری رفت . وقتی داخل اتاق زمری
 گردید یک نیاشادانی قلب او را فرا گرفته بود ، زیرا زمری جور وید . شتابان
 نزدیک او رسانیده رویش را بوسید و گل را صمیمانه تقدیم کرد زمری
 با تشکر زیاده گل گرفت بگردن او می‌گذراند داشت و دست هم داده بی مکتب روان
 معلمین و رفقای خود را یکجا دیده و شادمان شدند . چند روز
 بعد امتحان آغاز گردید و درین امتحان باز هم کامیابی نصیب دورفق
 رقیب و زحمات کوشش گردیده بود . زیرا مسعود نمره اول و زمری
 نمره دوم شده بود .

در کتابچه سفید خود سه بار این جمله را بنویسید و آنرا حفظ کنید :
 کامیابی خود را در توانایی و صحت همخوانی جستجو کنید نه در شکست و ناتوانی دیگران .
 معلم صاحب باید ضرورتاً رقابت غیر مشروع را بشناگردان خود بفهماند .

- ۱- آبا: جمع اب، پدران، نیاکان.
- ۲- آرام: بی صدا، بی حرکت، آسوده.
- ۳- آریا: نام قومیتی که امروز اکثر اولاد آن در افغانستان زندگی میکنند.
- ۴- آفت: نقص، بلا، بیماری.
- ۵- آغاز: شروع، سر، افتتاح.

الف

- ۱- آثابه: لوازم و آنچه در مقابل نگهداشتن و ماندن است مانند: میز، چوکی، پرده، قالین گلیم، اشیای ناخوری و غیره.
- ۲- احدی: بفتح الف و ح: یکی، هیچ یکی، هیچکس.
- ۳- احساسا: جمع احساس: آنچه به پنج حس فہمیدہ میشود و یاد رک میگردد.
- ۴- اجتمع: با هم جمع شدن، یکجا شدن مردم.
- ۵- اخلاص: خالص کردن، پاک کردن.
- ۶- اختصار: کوتاه کردن سخن و یا چیزی، مختصر کردن.
- ۷- ارتقاء: بالا رفتن، ترقی کردن، بلند شدن.

۸- افکار: جمع فکر.

۹- ازل: آنچه اول و ابتدای داشته باشد.

۱۰- استبداد: ظلم - برای خود و نفع خود ظلم کردن و کار را بمرام و مقصد خود

انجام دادن.

۱۱- اسباب: سبب، علت، اشیای کارآمد.

۱۲- اعانه: کمک کردن، یاری کردن، معاونت کردن.

۱۳- اقبال: طالع، بخت.

۱۴- امیران: جمع امیر، کسانی که حکم و فرمان میدهند و امر میکنند.

۱۵- امیر تیمور: شاه و جربسته ترین جنگجو و خوزیر خاندان تیموری که خون هزاران

نفر را ناحق ریختاند.

۱۶- اندرز: نصیحت، پند، سخنان سودمند و بافایده.

۱۷- انگشاف: نمایان شدن، کشف شدن، معلوم شدن، ترقی.

۱۸- اندیشه: ترس و بیم، فکر و خیال.

۱۹- انتقام: حق خود را گرفتن، کینه کشیدن از کسی

- ۲۰- اندر : در ، درون .
- ۲۱- انبار : گدام ، جای غده و دیگر اشیا و چیزها .
- ۲۲- اویا : جمع ولی ، پدران ، یاران ، بندگان مقرب خدا
- ۲۳- اوج : بلندی ، بالا ، ترقی .
- ۲۴- اهل : سزاوار ، شایسته ، خانواده .

ب

- ۱- باعث : سبب .
- ۲- بیلا میگذد : بلند میکند ، بطرف بالا میبرد ، ترقی میدهد .
- ۳- بدن : وجود ، باندام .
- ۴- بجان آمد : دلنگ شد ، به تنگ خسته شد .
- ۵- بدرکن : بیرون کن ، بکش ، بدور انداز ، دور کن .
- ۶- بدبختی : بیچارگی ، عاجزی ، مظلومی .
- ۷- برانید : خلاص کنید ، نجات دهید .
- ۸- برهنه : لچ ، بی لباس ، پوشیده نشده چیزی .
- ۹- بقا : ماندن ، باقی بودن ، جا بجا .

۱۰- بزرگان : جمع بزرگ ، مردان قابل احترام

۱۱- بقدری : باندازه ، باندگی .

۱۲- بیماری : مریضی ، ناخوشی .

۱۳- بیفشان : تیت کن ، بپاشش ، بریز ، تقسیم کن .

۱۴- بیبوده : بی فایده ، پوچ ، بی ارزشش ، بی قیمت .

۱۵- بهتر : خوب ، عالی .

پ

۱- پراکنده : جدا ، پاشیده .

۲- پرسیدن : سوال کردن .

۳- پریشان : ترسیده ، بچاره ، بی فکر ، مشوش .

۴- پله : پته زینه و جای بالا رفتن و غیره .

۵- پند : نصیحت ، اندرز .

۶- پی : عقب ورشته های زرد رنگی که بدن حیوان را بهم پیوست

میکنند پی نامیده میشود .

۷- پیدوار : چیزیکه پیدامیشود و چیزیکه در یک منطقه پیداشده میتواند .

۸- پیش آورد : تقدیم کرد ، پیش کرد ، نزدیک آورد .

ت

۱- تأسیس : نوشتن شروع کردن ، نو کار کردن .

۲- تحریر کنید : نوشته کنید ، بنویسید .

۳- تخار : نام منطقه ایست که در شمال مملکت واقع بوده و مرکز آن تاران^{ست} است .

۴- تحمل : دفعات ، ح و ضم م ، باربانه کشیدن ، طاقت ، توان .

۵- ترقی : پیشرفت ، انگشاف ، بالا رفتن .

۶- تعجب : حیرت داشتن ، حیران شدن .

۷- تعظیم : احترام .

۸- تطبیق : مطابق کردن ، دو چیز را با هم جور کردن .

۹- تکبر : کبر داشتن ، خودپسند بودن ، کبر و غرور .

۱۰- تکمیل : تمام کردن ، پر بودن ، مکمل کردن .

۱۱- توانا : قوی ، سالم ، تندرست .

۱۲- تمییز : فرق کردن ، خوب را از بد جدا کردن .

ث

- ۱- ثابت : استوار ، پابرجا .
- ۲- ثروت : دارائی ، پول .

ج

- ۱- جان : روح ، نفس .
- ۲- جانفدا : سرسیر ، کسیکه جان خود را در مقابل شخصی و یا چیزی قربان میکند .
- ۳- جناکش : زحمت کش ، رنج بر ، کارکن .
- ۴- جذب : کش کردن ، بخود نزدیک کردن و بخود کش کردن .
- ۵- جوینده : کسیکه میپالد و در جستجو است .
- ۶- جهل : نادانی ، بی عقلی .
- ۷- جهد : کوشش کردن ، زحمت کشیدن .

ح

- ۱- حامی : حمایت کننده ، نگهبان ، طرفدار .
- ۲- حاتم : آدمی بود در طایفه عرب سخنی و نمان ده .
- ۳- حجم : ظرفیت ، اندازه ، دورا دور چیزی .

- ۴- حشرات : جمع حشره، خزندگان، جانورهای کوچک و خورد.
- ۵- حقیر : کوچک، ناچیز، بی ارزشش، بی قیمت.
- ۶- حرمت : (بضم ح)، پاس، رعایت، لحاظ.
- ۷- حواس : جمع حس، یعنی قوه درک و فهم اشیا.
- ۸- حیا : شرم، کم روئی.

خ

- ۱- خاطر : آنچه در دل گذرد، اندیشه، لحاظ - مانند از خاطرش این کار را کردم، یعنی بلحاظ شما از روی شما.
- ۲- خجالت : (بکسر خ)، شرمندگی، حیا، کمروبی.
- ۳- خرسند : خوشحال، خوشش، مسرور.
- ۴- خراسان : نام قدیم یک حصه زیاد افغانستان امروز.
- ۵- خسته : مانده، ناتوان، بی حال، کوبیده.
- ۶- خشم : قهر، غضب، تندی.
- ۷- خصال : خصلت، خوبیها، خلقها.
- ۸- خواجه : بزرگ قوم، پولدار، پیر.

۹- خواص : جمع خاص ، یک عہدہ ، یک پارچہ ، عہدہ کم .

۱۰- خودگزی : از خود و مال وغیرہ اشیاء تیرشدن .

۱۱- خلیفہ : جانشین ، پیشوا ، نایب .

د

۱- دانائی : دانستی ، مقابل نادانی .

۲- داغ : گرم ، سوزنده ، سوزان .

۳- داور : خدا ، مددگار ، کمک کننده .

۴- دانش : دانائی ، آگاہی ، معلومات ، دانستن .

۵- دبستان : مکتب .

۶- دستان : روشن ، درخشندہ ، تابان .

۷- درست : صحیح ، سالم ، بی عیب .

۸- د چار : روبرو ، گرفتار .

۹- دوش : شانہ ، شب گذشتہ ، گذشتہ .

۱۰- د شاد : خرسند ، خوش ، شاد .

۱۱- د سرد : دل شکستہ ، مایوس .

۱۲- دین : آیین ، مذهب ، کیش

ذ

۱- ذلت : خواری ، بی چارگی .

۲- ذوق : علاقه ، مزه .

ر

۱- رخشان : روشن ، تابان .

۲- رد : پس زدن ، برگردانیدن .

۳- رفته رفته : آهسته آهسته ، قرار قرار .

۴- رشک : حسد ، غیرت ، بدچشمی ، تنگ نظری .

۵- رنج : زحمت ، تکلیف .

۶- رفعت : بلندی .

۷- رقابت : رقیب و ضدیم بودن ، نگهبانی .

۸- رضا : میل ، خوشنودی .

۹- روی پای استادن : بمعنی قوت داشتن و اتکاء بخود .

۱۰- رونق : سروصورت ، ترتیب ، آب و تاب ، شکوه .

۱۱- رینما: یارینما، ریسر، پیشوا، کسیکه در اکثر کارها مردم را بر او
خوب رینمایی کرده و از راه بد نجات میدهد.

ز

- ۱- ز بهار: پر سر یعنی دور شو و پر سر کن، هرگز، پیمان.
- ۲- زمانی: وقتی، هنگامی، روزگاری.
- ۳- زینده: چیزی که خوب معلوم میشود.

س

- ۱- ساری: روان، جاری، سرایت کننده.
- ۲- سالخورد: پیر که سن سال، شخصی که عمرش بسیار گذشته باشد.
- ۳- ساح: فراخی، کسادگی، درگاه، یک محیط محدود.
- ۴- سبب: جهت، باعث.
- ۵- سرداری: باداری، فرماندهی، سردستی.
- ۶- سر بازی: جانفشانی، از خود و سرگذشتن.
- ۷- سر مشق: نمونه، سرخط، رینما.
- ۸- سفار شانه: خطی که از کسی برای کسی دیگر در اجرای کارش نوشته شده باشد.

۹- سعادت : خوشبختی ، آرامی ، نیکبختی .

۱۰- سنگینی : گرانی ، وزن دار بودن ، باوقاری .

۱۱- سنگریزه : سنگهای خورد و چوچه .

۱۲- سوی : طرف ، کنار ، نزدیکی .

۱۳- سوگند : قسم .

۱۴- سودمند : فایده مند ، بافایده .

ش

۱- شادمانی : خرسندی ، خوشحالی ، خوشنودی .

۲- شتابان : عجله کنان ، تند ، زودی .

۳- شمرده : آهسته ، بشمار آمده ، کم کم ، با حوصله گفتن و سخن زدن .

۴- شهرت : مشهور شدن ، آشکار شدن .

۵- شیفته : عاشق ، دلباخته ، حیران .

ص

۱- صادر است : اشیا یکدیگر بخارج از مملکت روان میشود .

۲- صحنه : جای نشاندادن یا نمایش ، سالن ، جای فراخ و پهن .

۳- صفا :

روشن ، پاک .

۴- صمیمیت :

صمیمی بودن ، دوست و عزیز حقیقی بودن ، واقعی .

۵- صنعت :

کار دوستی کردن ، شغل ، پیشه ، عملی که از علم بدست آید .

۶- صورت :

رخ ، روی ، رخسار ، شکل .

ض

۱- ضبط :

نگاهداشتن ، حفظ کردن ، از یاد کردن .

۲- ضعف :

(بفتح ض) سستی ، ناتوانی و کبیره (ض) چند معنی میدهد .

ط

۱- طبیعی :

واضح ، بدون ساختگی ، کار طبیعت همانطوریکه هست .

ع

۱- عاقبت :

آخر ، انجام ، نتیجه ، آخر شده ، بسر رسیده .

۲- عار :

عیب ، تنگ .

۳- عبرت :

آگاهی ، بیداری ، پند .

۴- عمیق :

دقیق ، بغور چیزی را دیدن ، خوب متوجه شدن بجزئی .

۵- عیادت :

به پرسان مریض رفتن ، حال ناجور را پرسیدن .

۶- عیب : نقص ، ننگ ، شکست ، صفت بدی که در وجود انسان باشد .

غ

۱- غفلت : بی خبری ، فراموشی ، بی پروائی .

۲- غیبت : (بفتح غین) غایب بودن پنهان بودن (بکسر غین) بدگویی

و یابد کسی را در پشت سرش گفتن .

ف

۱- فخر : چیزی بالیدن ، افتخار کردن ، خود را بالا زدن .

۲- فراهم : آماده ، حاضر ، تیار ، مهیا .

۳- فراوان : زیاد ، خیلی ، بسیار .

۴- فرستادن : روان کردن .

۵- فروتن : عاجز ، کم گو ، خاکسار ، متواضع .

۶- فرسنگ : خرد ، کتاب لغت .

۷- فرومیزند : از خود میکنند ، میخورند و غصیره .

۸- فزا : مختصر افزا مانند روح افزا و آن چیزیکه چیزی را زیاد کند

یعنی حاصل عمل فرزودن .

۹- فضاء : هو ایکی گردا گرد مارا گرفته ، صحن خانہ ، جای بی ساختن ، وسعت .

ک

۱- کامران : بمقصد رسیدن ، بارزور رسیدن .

۲- کام : مرام ، مقصد ، آرزو ، میل .

۳- کنز : مختصر کہ از .

۴- کشندہ : شئی یا چیزیکہ سبب کشته شدن میشود .

۵- کنار : پہلو ، بغل ، ناحیہ ، دامن .

۶- کشور : بکسر کاف حصہ یا قسمتی از زمین کہ مردم آن تابع یک قانون و عادات باشند .

۷- کفش : پاپوش ، پا افزار چوبی .

۸- کبالت : سستی .

۹- کی سزد : کی لقب شامان قدیم ایران و کی کلمہ پر کوشش یعنی کی چہ وقت

کی سزد ، لایق نیست ، لایق نبیاشد .

۱۰- سزد : سزاوار .

۱۱- کوچک : خرد ، ریزہ .

۱۲- کردگار : خداوند .

۱۳- کامگار : خوشحال ، امیدوار .

گ

۱- گاه گاه : بعضی وقت ، یگان وقت .

۲- گرآموزی : اگر بیاموزی ، یادگیری ، اگر حفظ و ضبط کنی .

۳- گردآمده : جمع شده ، یکجا شده .

۴- گلشن : بضم گاف و فتح شین ، گلزار ، جای گل ، باغ گل ، گلستان .

م

۱- مایوس : ناامید .

۲- مایوسانه : به ناامیدی .

۳- متأثر : غمگین .

۴- متین : محکم .

۵- مبتلا : گرفتار .

۶- متحد : یکجا .

۷- معطر : باعطر .

۱- مدفن : گورستان ، جای دفن .

۹- محفوظ : نگهداری شده .

۱۰- محو : نابود کردن ، از بین بردن .

۱۱- مبادا : نکند ، هرگز ، نباید بشود .

۱۲- مطمئن : خاطر جمع .

۱۳- مراقبت : نگهداری .

۱۴- مصرف : خرج .

۱۵- مضره : باضر .

۱۶- موجب : باعث ، سبب .

۱۷- موقع : وقت .

۱۸- مؤدب : باادب .

۱۹- مقام : جای .

۲۰- مساوات : برابری .

۲۱- مشروع : حلال .

۲۲- معقول : سنجیده .

۲۳- موثر : تاثیرناک .

۲۴- ملت نواز : ملت پرور .

۲۵- مغرور : کسیکه صاحب غرور باشد .

۲۶- ملول : غمگین .

۲۷- میکوشش : بکوشش ، کوشش کن .

۲۸- میهن : وطن ، مملکت .

۲۹- منت : شکر .

۳۰- سنگین : گرانی .

۳۱- مقصود : مطلب ، آرزو .

ن

۱- ناسپاس : ناشکر ، کسیکه شکر نکند .

۲- ناراحت : مشوش ، پریشان .

۳- ناگاه : ناوقت ، دفعتاً .

۴- نظیر : مانند .

۵- نظریات : جمع نظریه .

- ۶- نکات : جمع نکته .
 ۷- نیکو : خوب .
 ۸- نوازش : دلجوئی .
 ۹- نواقص : جمع نقصان .
 ۱۰- نیکان : اشخاص نیک و خوب .
 ۱۱- ننگ : غیرت .

و

- ۱- واردآ : چیزهاییکه از خارج مملکت بداخل آورده میشود .
 ۲- وضع : طرز ، قسم .

ه

- ۱- هنر : کمال .
 ۲- همت : جوانمردی .
 ۳- هرآنکو : هرکسی که او .
 ۴- هرگز : هیچگاه ، هیچوقت .
 - هضم : حل .
 همه جهت : هرطرف .

ی

- ۲۱- رتبه : یک دفعه .
 ۲۲